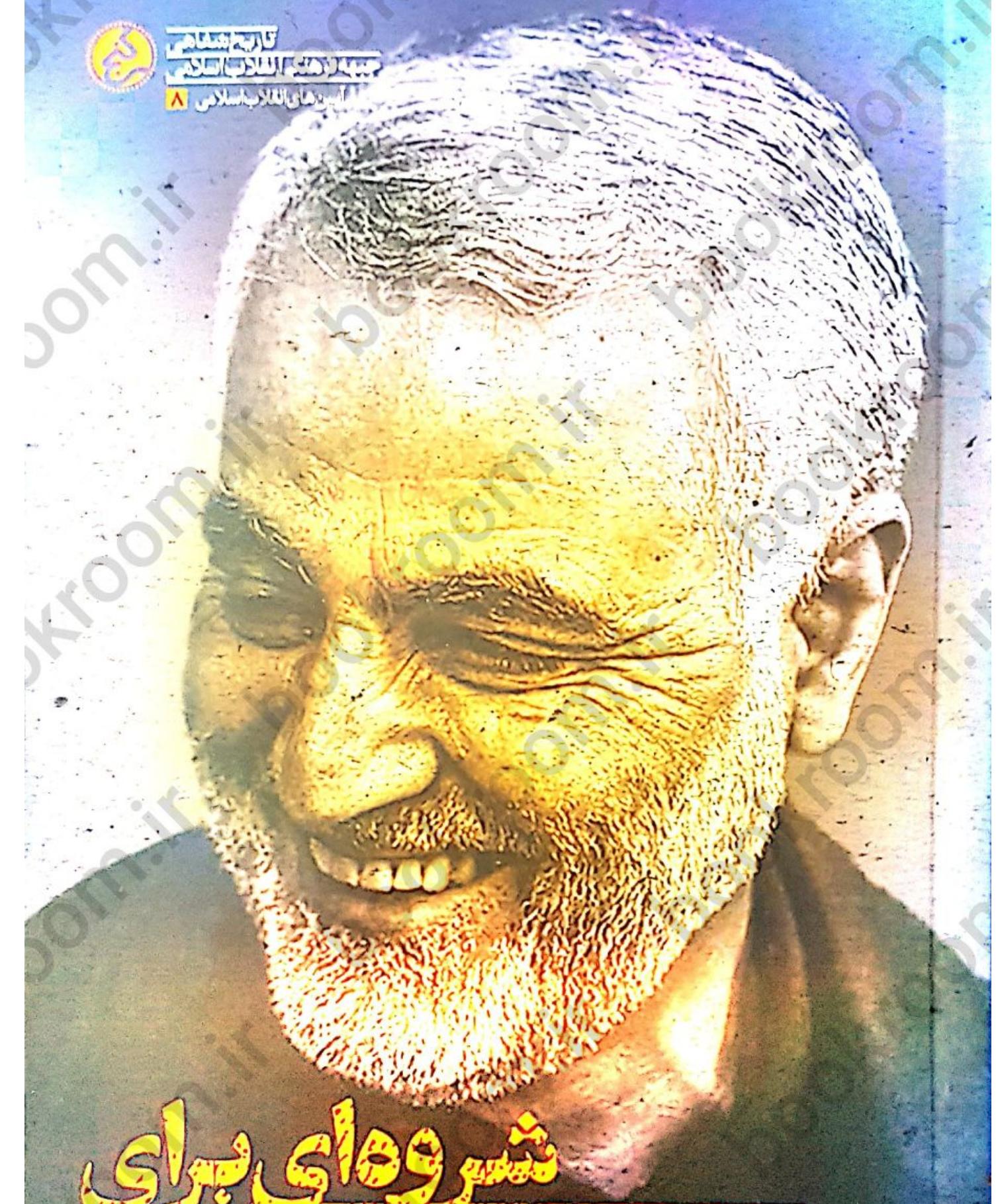




تاریخ معاصر  
جمهوری اسلامی ایران  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

۸



# شیوه‌های برای

چاپ دوم

محقق: هاجر عابدینی نژاد

نویسنده: فریده الیاسی فرد

خاطرات مردم بوشهر از ایام شهادت شهید حاج قاسم سلیمانی



۶

تاریخ شفاهی جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی  
آینه‌های انقلاب اسلامی

# شُرُوه‌ای \* برای حبیب \*

حاطرات مردم بوشهر  
از ایام شهادت حاج قاسم سلیمانی

صاحبہ و تحقیق: هاجر عابدینی نژاد

نویسنده: فریده الیاسی فرد

## فهرست

۷.....	پیشگفتار ناشر.....
۱۳.....	مقدمه.....
۱۷.....	خاطرات.....

## پیشگفتارناشر

### حاشیه‌ها؛ منجی متن

نقل است روزی که در بازار بردۀ فروش‌ها یوسف علی‌الله<sup>ع</sup> را می‌فروختند، پیزنسی با دوک نخی در صف خریداران ایشان ایستاده بود؛ اما دوک نخ او کجا و خریدن یوسف علی‌الله<sup>ع</sup> کجا... این نقل و حکایت معلوم نیست واقعی است یانه؛ اما یکی از معدود روایت‌های مردمی و «حاشیه»‌ای از قصه‌های حضرت یوسف علی‌الله<sup>ع</sup> است که زیبایی و تأثیر جمال یوسف بر مردم شهر را به خوبی به تصویر می‌کشد.

از دفاع مقدس ماجرای تخم مرغ اهدایی از روستایی دورافتاده یا کمک دختر بچه‌ای مستضعف را که توان خرید کمپوت نداشت و قوطی کمپوتی را برای رزمنده‌ها فرستاد تا به جای لیوان استفاده کنند، شنیده‌ایم. این خاطره‌ها و صدھا خاطره و روایت دیگر، حاشیه‌ای بر متن جنگ‌اند؛ منجیانی که تصویر ذهنی ما را از مردم و جامعه و جنگ کامل کرده و تمایز هویتی جامعه ما را با دیگر ملت‌ها آشکار می‌کند.

در پیاده روی اربعین، ابا عبدالله علی‌الله<sup>ع</sup>، متن بلا منازع است و به عدد زوار و خدام و موکب‌ها، حاشیه‌هایی هستند متکثرون و هر روایت حاشیه‌ای، جان مستمع و خواننده را جلایی می‌دهد منحصر به فرد. قصه‌آن که هیچ نداشت برای پذیرایی زوار را شنیده‌اید؛ هموکم

آخرالامر سایه‌اش شد خدمتی به زائر خسته. با شنیدن این دست روایت‌هاست که عشق واردت در مکتب شیعه را می‌توان از دیگر دوست داشتن‌ها تمایز بخشید.

از این اتفاقات در تاریخ اسلام بسیار افتاده و خواهد افتاد؛ اما تعداد معددودی در حافظه‌ها مانده و به تاریخ و هویت مارنگ و طعمی ویژه بخشیده است و صد حیف که بیشتر خدادهایی از این دست، مستند و مکتوب نشده‌اند و از دست رفته‌اند.

این روایت‌ها حاشیه‌های متن‌اند؛ حاشیه‌هایی نه مهم‌تر از متن که منجی متن. این حاشیه‌ها هریک تکه‌ای از بافت هویت ما را شکل می‌دهند و بدون این‌ها هویت ما الکن و علیل است.

#### ■ تیپ، حاشیه، شخصیت

اینکه چهل سال پس از انقلاب اسلامی، نسل حاضر، انقلاب و امام خمینی رهنماه اللہ علیہ الرحمۃ الرحمیة رانه پدیده‌ای جهانی و تاریخی که پدیده‌ای سیاسی و مقطوعی می‌داند، به علت روایت‌نشدن حاشیه‌هاست.

جالب اینکه در همین افغانستان، پیش از انقلاب، به جرم داشتن عکس امام، خانه و کاشانه صاحب عکس را آتش زده‌اند یا برخی دوستداران امام خمینی رهنماه اللہ علیہ الرحمۃ الرحمیة در غم فراوش جان داده‌اند و هزاران ماجراهی دیگر که در بزرگ‌ترین تشییع جنازه تاریخ رخ داد و از آن ماجراه‌ها هرگز چیزی در تاریخ ثبت نشد تا روزی به تصویر درآید....

ماجرای ارادت قلبی مردم به امام در روزهای پس از اتحال ایشان قطعاً تصویر دیگری از امام و انقلاب را به نمایش می‌گذارد و واقعیت جامعه و امت را از دام سیاسی‌شدن یا نخبگانی بودن نجات می‌دهد.

تیپ‌شدن، نتیجهٔ محظوم بی‌توجهی به حاشیه‌هاست. جزئیات که گفته نشود، برجستگی‌ها و تمایزها از بین می‌روند. شخصیت‌ها تیپ

می‌شوند و در نهایت، تاریخ انقلاب و جنگ و مقاومت «مردمی» ایران در این چهل ساله را از پشتوانه مردمی تهی می‌کند.

با حذف مردم از فرهنگ و هویت و تاریخ، جامعه انقلابی به طبقه سیاسی منحصر می‌شود و رنگین‌کمان هویتی انقلاب به نقوش سیاه و سفید تبدیل می‌شوند. روایت مردم و حرکت‌های مردمی، یگانه راه نجات این رنگین‌کمان است. شاید از این روست که امام خمینی سیدالله علیه السلام در تاریخ نگاری انقلاب تأکید می‌کردند: «باید پایه‌های تاریخ انقلاب اسلامی ما چون خود انقلاب بر دوش پابرhenگان مغضوب قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها باشد.»

### ■ کهکشان راه سلیمانی

رنگین‌کمان هویت انقلاب اسلامی در آخرین سال‌های دهه نود، کهکشانی پُرزنگ و نورکم داشت و آن تشییع باشکوه و پرجمعیت پیکر سردار سلیمانی در چند شهر ایران و عراق بود. درباره شخص حاج قاسم و ابو محمدی و یاران شهیدشان گفته‌اند و از این پس هم بسیار خواهند گفت؛ اما حاشیه‌هایی در متن شهادت سردار و یارانش وجود دارد که مانند حاشیه‌های تاریخ اسلام، دفاع مقدس، پیاده روی اربعین و... خواندنی و پرثمر و هویت‌بخش‌اند؛ روایت‌هایی که هریک، ذره‌نوری در کهکشان راه سلیمانی اند و قطعاً می‌توانند در بسترهای هنر و اندیشه و رسانه، محصولات و آثار تازه‌ای خلق کنند.

### ■ هنر، اندیشه، رسانه و مسئله جنگ روایت‌ها

هدف از بیان روایت درست متن و حاشیه و تلاش برای ازین نرفتن شخصیت‌ها، پاسداری از هویت و نهضت انقلاب در «جنگ روایت‌ها» است که نه تنها رسانه، بلکه اندیشه و هنر نیز میدان آن است.

هنر

روایت هنری و دراماتیک از انقلاب اسلامی به روایتی دقیق از قهرمان‌های نهضت انقلاب نیاز دارد. روایت قهرمان‌های نهضت نه تنها بدون روایت ملت قهرمان شدنی نیست؛ بلکه ظلم به قهرمان و ملت است. قاسم سلیمانی قطعاً ویرگی‌های قهرمان مدرن را دارد: شجاعت، دلیری، خستگی ناپذیری، ایمان به هدف و...؛ اما آنچه قهرمان مدرن ندارد و حاج قاسم مستغنی از آن است، ارتباط عمیق و دوسویه با مردم و جامعه است. چه اینکه فرهنگ مدرن بر فرد بناست و فرهنگ انقلابی تکیه به جامعه دارد. روایت فردی حاج قاسم بدون توجه به درهم‌تنیدگی اجتماعی اش، ظلم به او و آرمان اوست. ماجرا جایی جالب می‌شود که روش فکران غرب‌زده این را دریافت‌های در تحریف شخصیت انقلاب تا جایی که ممکن است، منکر ارتباطات مردمی و اجتماعی اش می‌شوند. این‌ها که ابتدا در برابر روایت انقلاب و قهرمانی‌هایش سکوت کرده بودند، حالا از روایت این پدیده‌ها منصرف نیستند؛ بلکه روایتی فردی و محصور در خود به دست می‌دهند.

### اندیشه

ماجرای تشییع باشکوه و بی‌نظیر حاج قاسم زمانی اهمیت دوچندان می‌یابد که این پدیده رهیافتی برای تحلیل‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی دردهه چهارم انقلاب باشد. با این وصف، تأثیر بر علوم انسانی در ایران و شکستن تحلیل‌های پوسیدهٔ غرب‌زده از جامعه ایرانی یکی از مهم‌ترین دستاوردهای روایت عزاداری حاج قاسم است. این موضوع زمانی مهم‌تر می‌شود که بدانیم جریان اندیشه‌ای در ایران در برابر پدیده‌های

بسیار کوچک‌تر و بی‌رمق‌تر، واکنش‌های متعدد نظری می‌دهند؛ اما در برآ پدیده شگفت‌انگیز تشبیع حاج قاسم سکوت می‌کنند.

### رسانه

جمع‌آوری و انتشار خاطره‌ها و لحظه‌های خبر شهادت، عزاداری، راهپیمایی، تشبیع و... از کارهای رسانه‌ای است که هم به آثار هنری و اندیشه‌ای مدد می‌رساند و هم خود سندی معتبر است برای نسل‌های بعد. البته این نوع خاطره‌نگاری غالباً در میان مجموعه‌های تاریخ‌نگاری مهجور و پیش‌پا افتاده است و به همین دلیل، اهمیت جمع‌آوری روایت‌های مردمی دوچندان می‌شود.

\*\*\*

شاید بتوان گفت در نهان تشبیع‌های عاشقانه شهدا و امام شهدا معنی دیگری نهفته است؛ اگر تشبیع حاج قاسم پرشکوه است و حضور مردم شگفتی‌ساز، برای جبران تشبیع و بدرقه‌های غریبانه بدن‌های مبارک ائمه علیهم السلام و شیعیان در طول تاریخ اسلام است. ما اگر گرد سلیمانی سینه می‌زنیم، برای ارادتش به سیدالشهدا علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام است؛ همان‌هایی که غریبانه و مظلومانه بدرقه شدند. شاید اگر قصه‌های این تشبیع عظیم، مثل داستان پیرزن و دوک نخ و سودای یوسف، روایت شود، جلال و جمال شخصیت شهدارا زیباتر و درست‌تر نمایش دهد. ان شاء الله.

### واحد تاریخ‌شفاهی

دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی

## مقدمه

صد و چند سال قبل از این هم وقتی رئیس‌علی دلواری به شهادت رسید نه فقط بوشهر که همه ایران عزادار شد. آوازه نبردهای شجاعانه و مخلصانه رئیس‌علی به همه جا رسیده بود. دست خالی، مقابله قوای مهاجم ایستادن و دلاوری کردن او را سر زبان‌ها انداخته بود. محبوب دل همه ایرانی‌ها شده بود. شهادتش همچون جرقه‌ای در انبار باروت عمل کرد و همه ایران شعله‌ور شد. از عزاداری‌های مردمی پس از شهادت رئیس‌علی در اسناد و کتب تاریخی اندک گزارش‌هایی روایت شده است. اینکه در مناطق دیگر کشور، مردم قیام کردند و شهرها برای بیکانگان ناامن شد و به تلافی شهادت رئیس‌علی، فلان شخصیت وابسته به انگلیسی‌ها توسط مردم به قتل رسید یا اینکه مردم کفن پوش شده و داوطلب حضور در جنوب برای مبارزه با دشمن شدند یا اینکه در محرم همان سال روی منبرها از شهادت رئیس‌علی و در رثای او گفته می‌شد یا اینکه بچه‌ها بعد از شهادتش در بازی‌های رئیس‌علی می‌شدند و با دشمن می‌جنگیدند یا حتی اینکه نوجوانان می‌گفتند می‌خواهند روزی رئیس‌علی شوند و ... را بوشهری‌ها بارها خوانده و شنیده‌اند. اما «شنیدن کی بود مانند دیدن».

شهادت سردار دل‌ها در نیمه شب ۱۳ دی ماه ۱۳۹۸ شنیده‌ها را

برای بوشهری‌ها عینی و دیدنی کرد. شهادت سردار قاسم سلیمانی پاداور شهادت سردار علی دلواری است. نسل حاضر بوشهری‌ها صد سال بعد با شهادت یک قهرمان دیگر عزادر شد و فرصت این را یافت تا خودش درک کند که پس از شهادت رئیس‌علی بر مردم چه گذشته و چگونه دل‌ها در سوگ او لرزیده و اشک‌هان‌گهان از دیده‌ها سرازیر شده است.

این کتاب کوششی است برای ثبت مجاهدت‌های مردم بوشهر در عزای شهیدی دیگر که در امتداد رئیس‌علی دلواری با آرمان‌هایی به فراخور زمان بزرگ‌تر جنگید؛ باشد که آیندگان همچون نسل حاضر که تاریخ را در جستجوی توصیفی حتی کوچک از قیام ایرانیان در رثای رئیس‌علی ورق می‌زند، در حسرت حال و هوای ایران پس از شهادت سردار سلیمانی نماند. باشد که ثبت شکوه پاسداشت قهرمانان این دیار در نسل‌های آتی تمنای ادامه راه آنان را بранگیزند و این سرزمین در آن واحد هزاران سلیمانی و دلواری را به خود ببینند. برگ برگ این کتاب می‌کوشد با روایت عزادری بوشهری‌ها در ماتم سردار دل‌ها از حتی دورافتاده‌ترین روستاهای جنوب کشور، اشک‌ها و مویه‌های اهالی را در این غم بزرگ و نفرت و کینه‌شان از دشمن را برای خوانندگان در زمان‌ها و البته مکان‌های دیگر ثبت و ضبط کند. در عین حال، خط به خط آن، همچون شروهای است که محققین دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی در غم شهادت حبیب مقاومت سروده و خوانده و با کلمه کلمه آن گریسته‌اند.

«شروهای برای حبیب» حاصل بیش از ۷۰ ساعت مصاحبه از اهالی استان بوشهر است. این خاطرات در دو مرحله اخذ شده؛ ابتدا با فراخوانی در فضای مجازی، مردم با پاسخ به سوالاتی که در

سامانه‌ای به همین منظور طراحی شده بود، همت کرده و سپس محقق با مطالعه پاسخ‌ها به مصاحبه با افراد پرداخته است. معرفی این سامانه به مردم و انتشار آن در سطح استان جز بایاری فعالین فرهنگی میسر نبود. از همه آنها سپاس‌گزاریم. همچنین از کلیه عزیزانی که با صبر و حوصله، ما را در تمامی مراحل انجام این پروژه بیاری کردند، از جمله کارکنان نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه فرهنگیان استان بوشهر، سازمان فضای مجازی بسیج سپاه امام صادق استان بوشهر، سازمان تبلیغات اسلامی استان بوشهر، جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی استان بوشهر، اداره کل کتابخانه‌های عمومی استان بوشهر، معاونت پرورشی اداره آموزش و پرورش شهرستان بوشهر، سازمان بسیج دانشجویی استان بوشهر، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس استان بوشهر، کانون فرهنگی مسجد قرآن بوشهر، کانون فرهنگی مسجد توحید بوشهر، کانون فرهنگی مسجد شهید سیدمصطفی خمینی بوشهر و ... کمال تشکر و قدردانی را داریم.

دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی  
استان بوشهر

## ماهم سردار را دوست داریم

در مسجد نشسته بودم. در حال و هوای دعای ندبه بودم که دوستم فاطمه با گریه وارد شد. کنارم نشست. آهسته پرسیدم: «چی شده؟» گفت: «سردار سلیمانی به شهادت رسیده..» گریه اش بیشتر شد. با تعجب نگاهش کردم و گفتم: «وا فاطمه! معلومه که دروغه! شایعه است، می دونند حاج قاسم برای مردم مهمه، دست گذاشتند روش.»

پیام تسلیت حضرت آقارا که خواندم، باور کردم خبر دروغ نبوده است، امانمی پذیرفتم که حاج قاسم شهید شده است. در شوک و بُهت بودم. خبر در مسجد پخش شده بود. خیلی ها گریه می کردند. بعضی ها هم مثل من در شوک بودند که مگر می شود؟! از مسجد که بیرون آمدیم با فاطمه و دو نفر از دوستان دیگرم به سمت گلزار شهدای روستا رفتیم. جایی بهتر از آنجا نداشتیم. سر مزار شهدا که رسیدیم، بغضمنان ترکید. ساعتی در جوار شهدا بودیم، مداعی گذاشتیم و گریه کردیم تا سبک شدیم.

بعد از نماز ظهر، از مسجد تا گلزار شهدا مراسم راهپیمایی بود. خیلی شلوغ بود. همه اهالی آمده بودند. حتی آن هایی که مذهبی و انقلابی نبودند. از کسی که کنارم بود پرسیدم: «تو چرا آمده ای؟ تو که هیچ وقت راهپیمایی نمی آمدی؟»

گفت: «به خاطر سردار آمده ام. ما هم سردار را دوست داریم!» تا گلزار شهدا کنار هم بودیم و با هم شعار می دادیم.

**فاطمه چهابی، روستای آبطویل، شهرستان بوشهر**

## شروعه‌خوانی برای سردار

می‌دانستیم بچه‌های فعال فرهنگی، دغدغهٔ برگزاری مراسمی باشکوه برای حاج قاسم را دارند، ولی امکانات ندارند. جلسه‌ای در مسجدِ ولایت تشکیل دادیم. فعالان فرهنگی و اجتماعی، بچه‌های هیئتی و مسئولین سازمان فرهنگی شهرداری را دعوت کردیم. از گروه‌های مردمی هم خواستیم، بگویند که چه برنامه‌ای دارند تا در همین جلسه، امکاناتش فراهم شود. گفتند قصد دارند مراسمی در میدان پرچم برگزار کنند و امکاناتی مثل سیستم صوتی، بنر بزرگ، جایگاه، نور و صندلی می‌خواهند.

حسین نجفی از بچه‌های هیئتی، تأمین سیستم صوتی را قبول کرد. گفت، وسایل و تجهیزات شخصی اش را بدون هیچ هزینه‌ای در اختیار بچه‌ها قرار می‌دهد. هزینهٔ بنر بزرگ و نور و جایگاه را هم مسئولین سازمان فرهنگی شهرداری قبول کردند. همهٔ هماهنگی‌ها همان جا انجام شد. بچه‌ها دوشنبه شب، مراسم بزرگی در میدان پرچم برگزار کردند. جمعیت زیادی آمده بودند. برنامه‌های خوبی تدارک دیده بودند، علاوه بر سخنرانی و روپرده‌خوانی، سنج و دمامزنی، شروعه‌خوانی<sup>۱</sup> و شمع‌زنی<sup>۲</sup> هم داشتند.

مردم داغ بزرگی دیده بودند، هرجا مراسم بود، شرکت می‌کردند، گریه

۱. شروعه یکی از آشکال موسیقی‌آوازی جنوب ایران، مخصوصاً مناطق فارس و دشتستان و دشتی است. شروعه، آواز غمگینانه و سوزناکی است در مایهٔ دشتی که زیر مجموعه دستگاه شور است، به صورت منفرد توسط شروعه‌خوان اجرا می‌شود. شعر شروعه، دویتی است و تنها سازی که می‌تواند شروعه را همراهی کند «نی» است.

۲. آئین شمع‌زنی یکی از آئین‌های کهن بوشهر است که شب عاشورا در مکان‌های مقدس و کوچه‌های قدیمی به یاد درگذشتگان و خوبان برپا می‌شود.

می‌کردند و به سروصورت می‌زدند، اما آرام نمی‌شدند. راهپیمایی  
ظهر دوشنبه هم شلوغ بود، با اینکه تبلیغات زیادی برایش نشده  
بود. مسیر راهپیمایی از مقابل بسیج مرکزی تا بهشت صادق بود.  
زمان زیادی از شروع مراسم نگذشته بود که متوجه شدم جمعیت،  
زیاد بهم فشرده شده است. یکی از بچه‌هارا با موتور به ابتدای  
جمعیت فرستادم که مردم را به سمت بهشت صادق حرکت بدهد  
تا تراکم کم شود. چند دقیقه بعد تماس گرفت و گفت: «اسماعیلی  
خودت را خسته نکن. این جمعیت تکان بخور نیست. من تا خود  
بهشت صادق آمده‌ام، سر جمعیت اینجاست. مسیری برای حرکت  
نمانده است. دارند آرام آرام وارد می‌شوند.»  
حیرت کردم. انتظارش را نداشتم.

روح الله اسماعیلی، بوشهر

## پهلوانان تاریخ

در مدرسه‌ام ابیها، قرار بود همایشی به نام فردوسی برگزار شود. همایش برنامه‌های مختلفی داشت، بخشی از آن هم نمایش بود. از آرش کمانگیر و رستم و اسفندیار شروع می‌شد و پهلوانان تاریخی را یکی یکی یاد می‌کرد. به عنوان معلم تاریخ، تأیید بخش‌های مختلف کار با من بود. وقتی حاج قاسم شهید شد، به گروه نمایش پیشنهاد دادم، آخر نمایش را به سردار سلیمانی ختم کنند. چند دیالوگ هم به متن اضافه کردم. دو نفر از همکاران مخالفت کردند.

گفتند: «سیاسی می‌شود، نمایش ما تاریخی است.»

با تعجب و ناراحتی گفتم: «یعنی چه سیاسی می‌شود؟ همهٔ شخصیت‌های تاریخی در زمان خودشان مقابل ظلم ایستاده‌اند؛ به همین خاطر هم در تاریخ ماندگار شده‌اند. اگر این طور نگاه کنیم، نباید از هیچ کدامشان اسم ببریم! حاج قاسم سردار بزرگ ایران است که به همهٔ ما عزت بخشید. در آینده هم، از ایشان به عنوان بزرگترین سردار تاریخ یاد می‌کنند و آرزو خواهند کرد کاش در زمان سردار بودند! اگر گذشتگان شایستهٔ تقدیر و بزرگداشت هستند، سردار بزرگی که در زمان خودمان بوده، بر همه‌شان مقدم است.»

احترام شکریان، بوشهر

## در مقابل حاج قاسم، ذره‌ای حساب نمی‌شد

تلفن را برداشته بودم و به دوست و آشنا زنگ می‌زدم. بعضی‌ها مرخصی نداشتند. چند نفر هم بلیط هوایی‌ما گرفته بودند. دستم تنگ بود. نمی‌توانستم بلیط هوایی‌ما تهیه کنم و خودم را به مراسم تشییع برسانم. بالاخره موفق شدم با دایی همسرم هماهنگ شوم که می‌خواست با ماشینش به کرمان برود. همسر و دوست جانبازش هم همراهش بودند. باید از محل کارم مرخصی یک روزه می‌گرفتم. وقتی فهمیدند برای شرکت در مراسم حاج قاسم مرخصی می‌خواهم، زود موافقت کردند. در کل مسیر راه هیچ‌کدام، دل و دماغ حرف‌زن نداشتیم. فقط رادیو روشن بود و از حاج قاسم می‌گفت.

به کرمان که رسیدیم، ماشین را گوشه‌ای پارک کردیم. دایی و همسرش با هم رفتند. من و دوست دایی با هم رفتیم. بعد از نماز صبح، خودمان را به گلزار شهدا رساندیم، جایی که قرار بود خانه‌ابدی حاج قاسم شود. اطراف گلزار کوه بود. کوه‌ها از زیادی جمعیت به سیاهی می‌زد. هرجا که اندازه دوکف پا، صاف بود، آدم ایستاده بود!

هر کس گوشه‌ای عزاداری می‌کرد. نزدیک ظهر اعلام کردند، خاک‌سپاری به تعویق افتاده است. هیچ‌کس از جایش تکان نخورد. دو ساعت بعد، کم‌کم جمعیت پراکنده شدند. ما هم به سمت ماشین حرکت کردیم. تائنه شب، کنار ماشین، منتظر دایی ایستاده بودیم. در شلوغی‌ها راه را گم کرده بودند. خانواده‌ای



پیام تسلیت حضرت آقا راکه خواندم، باور کردم خبر دروغ نبوده است، امانمی پذیرفتم که حاج قاسم شهید شده است. در شوک و بُهت بودم. خبر در مسجد پخش شده بود. خیلی ها گریه می کردند. بعضی ها هم مثل من در شوک بودند که مگر می شود؟! از مسجد که بیرون آمدیم با فاطمه و دو نفر از دوستان دیگرم به سمت گلزار شهدای رosta رفتیم. جایی بهتر از آنجا نداشتیم. سر مزار شهدا که رسیدیم، بغضمان ترکید.



تاریخ شفاهی  
جهه فرهنگی انقلاب اسلامی

آینه های انقلاب اسلامی



علی‌ساید



9 786227 629446